

ازدواج طیب حاج رضایی به روایت فرزندش

۲۲ فروردین ۱۳۹۴ ساعت ۰:۰۴

نزدیک به ۵۲ سال گذشته طیب حاج رضایی در بامداد روز ۱۱ آبان ۱۳۴۲ به منظور برهم زدن نظم و امنیت عمومی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ اعدام شد.

کار و کسب طیب رو به راه شده بود. با سفارش خانواده و پادرمیانی مادر و خواهر راضی شد که ازدواج کند. آن موقع دیگری ساله بود. برای جوانی در آن زمان سن بالایی به حساب می آمد.

عفت خانم همسر طیب خان شد. آنها زندگی خوبی را در محله صابون پزخانه تهران آغاز کردند. بعدها به اطراف میدان خراسان آمدند. در محله ای در نزدیکی میدان میوه که به محل کار پدر نزدیک بود. پدر طی سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ سخت مشغول کار شد. آن موقع آغاز حکومت پهلوی دوم بود. اما متأسفانه در این دوران پدرم چند بار دستگیر و حتی تبعید شد! خداوند در این دوران دو فرزند به نام های علی اصغر و فاطمه به ایشان عطا کرد. (البته اکنون هم عفت خانم هم این دو فرزند ایشان مرحوم شده اند) حدود سال ۱۳۲۷ پدرم دوباره ازدواج کرد. خانم فخرالسادات همسر دوم پدرم بود که در همان محله زندگی می کرد.

من هم در صابون پز خانه به دنیا آمدم و بعد به اطراف میدان خراسان آمدم. هر دو خانه پدری ما در یک محله و با یک کوچه اختلاف قرار داشت. خداوند از سال ۱۳۳۰ به بعد، شش فرزند از همسر دوم به پدر ما عطا کرد که من بزرگترین آنها بودم؛ پنج پسر و یک دختر.

در آن دوران بیشتر خانواده های ایرانی و اکثر مردان اهل غیرت بودند. برای زنان خود آزادی قائل بودند اما اجازه نمی دادند که حریم زن و مرد آلوده شود. این حفظ حرمت ها در میان لوطی های قدیم بیشتر بود. پدر ما هم که در یک خانواده ی مذهبی بزرگ شده بود از این قائده جدا نبود. بارها با پدر به تفریح و پارک می رفتیم. مادر هم با ما بود، اما به توصیه ی پدر چیزی شبیه پوشیه به صورت می زد. هیچ کس نمی توانست همسر طیب را ببیند. در آن دوران بدترین آدم ها را کسی می دانستند که نسبت به ناموس خودش غیرت نداشته باشد. مثل حالا نبود که... فراموش نمی کنم پدرم وقتی در داخل کوچه راه می رفت سرش پایین بود. هیچ گاه سرش را بالا نمی آورد تا نکند نگاهش به زن نامحرم بیفتد.

شب‌های تابستان بیشتر مردم روی پشت‌بام خانه‌ها می‌خوابیدند. پشت‌بام همه‌ی خانه‌ها به همدیگر راه داشت.

پدرم وقتی به سمت پشت‌بام می‌آمد دولا دولا راه می‌رفت! نکند نگاهش به خانه‌ی همسایه بیفتد.

آن موقع با اینکه امکانات مثل حالا نبود، اما حریم بین زن و مرد در کل جامعه رعایت می‌شد. حیا و عفت و غیرت از مهمترین صفات مردم بود.

یک بار مادرم به پدرم اعتراض کرد که چرا اکرم خانم، زن همسایه به شما سلام کرده ولی شما جواب ندادی؟ پدر گفت: «حاج خانم، چه چیزایی می‌گی؟ من توی کوچه که سرم رو بالا نمی‌یارم، از کجا بدونم کی بوده که به من سلام کرده!»

توی محل همه مردم پدر ما را می‌شناختند. خانه‌ی ما دو در داشته یک در کوچک برای اهل خانه و یک در ماشین‌رو برای ماشین پدر. هر کس هر گرفتاری و مشکلی داشت سراغ پدرم می‌آمد. بعضی وقت‌ها صدای همه‌ی ما درمی‌آمد! پدر دو ساعت دم در ایستاده بود و مشغول حل مشکلات مردم بود.

منبع: کتاب طیب زندگی‌نامه و خاطرات حر نهضت امام خمینی(ره)

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۲۶۹۵/فرزندش-روایت-رضایب-حاج-طیب-ازدواج>